

ثانياً: العلم دوم: علم

وخليفة الله هو العالم الذي يمكنه الاستغناء عن غيره من الناس، وليس لأحد من الناس الاستغناء عنه وعن علمه؛ لأنّ الله يوحى إليه كل ما يستجد في دين الله، وكل ما يحتاجه أهل زمانه في دينهم. والعلم الواجب هنا هو العلم الديني الذي يكلف خليفة الله بتبليغه للناس، فلا بد أن يكون خليفة الله متصلاً بالله ويعلمه الله ما يحتاج إليه في تبليغ رسالته وإيصال الدين الحق الذي يرضاه الله للناس، وكل ما يستجد من أحكام الهية، والقول الفصل وحسم ما يختلف فيه الناس.

خليفه‌ی خدا همان عالمی است که می‌تواند از غیر خودش بی‌نیاز باشد و هیچ‌یک از مردم از او و علمش بی‌نیاز نیست، چون خداوند هرچه که در دین حادث شود و هرچه که اهل زمانش در امور دین نیاز دارند را به او وحی می‌کند. منظور از علمی که باید همراه خلیفه‌ی خدا باشد در این جا همان علم دین است که خلیفه‌ی خدا مکلف به تبلیغ آن برای مردم است؛ بنابراین خلیفه‌ی خدا باید به پروردگار متصل باشد و خداوند آن‌چه او در تبلیغ رسالتش و رساندن دین حق مورد رضای خدا و احکام جدید الهی و فصل الخطاب و رفع اختلافات مردم نیاز دارد را به او بیاموزد.

ويمكن لمن يطلب الحق أن يكون هذا الأمر - أي العلم بما يستجد وقول الفصل وحسم ما اختلف فيه الناس - دليلاً له لمعرفة خليفة الله يعضد دليل النص عليه، ولا يشترط بخليفة الله معرفة علوم استقرائية أو تجريبية أو حتى دينية سابقة كرسالات خلفاء الله الذين سبقوه، وإنما الواجب في علمه أن يكون متصلاً بالله ويعلمه الله أولاً بأول ما يحتاجه. في رسالته التي يرسله الله بها للناس. وهذا لا يعني أنه لا بد أن يكون خليفة الله يجهل رسالات خلفاء الله السابقين أو العلوم التجريبية أو الاستقرائية، وإنما فقط لا يجب ولا يشترط فيه أن يعلمها أو يعلم كل تفاصيلها. فهو قد يعلمها بالتحصيل أو حتى بإلهام إلهي أو بكليهما عند وجود ضرورة لذلك، أي أنه يتعلم كغيره بالقراءة مثلاً، ولكن الله يمنّ عليه بأن يزيده

بالإلهام الإلهي باعتباره خليفة الله، وخصوصاً عندما يتعلق الأمر بالدين، كإثبات وجود الله سبحانه أو الدفاع عن الدين عموماً، أما الاعتقادات الساذجة لبعض الحشوية من وجوب العلم بكل اللغات، أو العصمة باللغة وما شابه من جهالات، كالاتصاف بالتأثير بالحجر، فسيأتي مناقشتها وبيان جهل من يعتقدونها.

همين امر -علم به امور جديد و فصل الخطاب و رفع اختلافات علمى مردم- مى تواند براى شخص طالب حق، دلیلی بر معرفت خلیفه ی خدا باشد که دلیل نص و وصیت را تأیید کند. لازم نیست که خلیفه ی خدا به علوم استقرائی یا تجربی یا حتی علوم دینی گذشته مثل رسالت های خلفای گذشته آگاه باشد، بلکه فقط علم لازم برای خلیفه ی خدا این است که متصل به خدا بوده و پروردگار متعال نخستین چیزی که او در رسالتش به آن نیاز دارد را به او بیاموزد، نه به این معنا که باید لزوماً به رسالت های خلفای گذشته یا علوم تجربی و استقرائی جاهل باشد، اما دانستن آن امور و تفصیل آنها برایش واجب نیست؛ پس ممکن است او گاهی آنها را از طریق تحصیلات یا حتی با الهام الهی یا از هر دو طریق بداند، یعنی مانند بقیه مردم آنها را مثلاً با خواندن فرا بگیرد، اما خداوند بر او منت می گذارد به این معنا که چون او خلیفه ی خداست به او الهام می کند، مخصوصاً اگر قضیه متعلق به امر دین باشد، مانند اثبات وجود خداوند سبحان یا به طور کلی دفاع از دین باشد. اما اعتقادات مضحک برخی از حاشیه پردازان که می گویند خلیفه ی خدا باید همه زبان ها را بداند و در زبان، معصوم باشد و عقاید جاهلانه مشابه این که بگویند هنگامی که بر روی سنگی راه می رود، بر روی آن تأثیر بگذارد و جای پایش باقی بماند و ... ، به زودی پاسخ این اعتقادات باطل و جهالت کسانی که معتقد به این امور هستند بیان خواهد شد.

وربما يضطر خليفة الله للصمت فترة من الزمن من خلافته، ولا يظهر علمه كما هو حال أزمنة الفترات. وقد بيّنتها وبيّنت علّتها، وهو عدم وجود القابل للحق، أو

یصمت لضرورة يريدھا الله سبحانه، كأن يؤدي مهمته الأولى وهي تهيئة من سيستلم خلافة الله من بعده، فتسليم خلافة الله أمانة كلف بها خليفة الله، ولا بد له من تهيئة كل ما يمكنه ليكون هذا الأمر بأفضل صورة تقام بها الحجة على الناس، ولا يكون للمتخلف منهم عذر باتباع خطوات الشيطان، والتخلف عن دين الله أو خليفة الله اللاحق.

چه بسا خليفه‌ی خدا در برهه‌ای از زمان خلافتش مجبور به سکوت شود. همچنان که در حال فترت این‌گونه است، علمش را آشکار نکند و قبلاً مسئله‌ی فترت و علت آن را بیان کردم که عبارت بود از عدم وجود قابل برای دعوت حق، یا ممکن است برای ضرورتی که خداوند اراده کرده ساکت باشد، گویی این که وظیفه‌ی اول خود یعنی مهیا کردن کسی که باید خلافت به او برسد را انجام دهد، چون تسلیم خلافت الهی، امانتی است که خداوند خلیفه‌ی خود را مکلف به آن کرده و باید همه آن‌چه که برایش امکان دارد را مهیا کند تا این امر (تسلیم امانت خلافت الهی) به بهترین شکلی که حجت بر مردم اقامه شود، انجام گیرد و برای شخص متخلف از آن‌ها عذری در اطاعت از مسیر شیطان و تخلف از دین خدا یا خلیفه‌ی آینده باقی نماند.

قال تعالى: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً) [النساء: 58]، والمراد هو أن تسليم خلافة الله للخليفة اللاحق مهمة لا بد أن يقوم بها الخليفة السابق بأتم وجه؛ لأنها أمانة إلهية في رقبتك، ولهذا فقد يضطر إلى الصمت ربما للحفاظ على حياته، حتى تهيئة بعض ما يخص الخليفة اللاحق أو حتى ولادته، وهذه الروايات تبين ذلك:

خدای متعالی فرمود: «خدا به شما فرمان میدهد که امانتها را به صاحبانش بازگردانید و هنگامی که میان مردم حکمرانی میکنید، به عدالت حکومت و داوری کنید. یقیناً نیکو چیزی است که خدا شما را به آن موعظه میکند؛ بتردید خدا

همواره شنوا و بیناست» ([274]). مراد از این آیه همان تسلیم خلافت الهی به خلیفه‌ی بعد است، وظیفه‌ای که خلیفه‌ی گذشته باید آن را به کامل‌ترین وجه انجام دهد؛ چون امانتی الهی بر گردن اوست و به همین سبب گاهی مجبور به سکوت می‌شود تا جان خودش را حفظ کند تا زمانی که بعضی امور متعلق به خلیفه‌ی بعد، یا لااقل تا زمان ولادتش مهیا شود. روایات ذیل این مسئله را تبیین می‌کند:

الکلینی: «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ، قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ قَالَ إِيَّانَا عَنِّي أَنْ يُؤَدِّيَ الْأَوَّلُ إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ الْكُتُبَ وَالْعِلْمَ وَالسَّلَاحَ وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ الَّذِي فِي أَيْدِيكُمْ ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ إِيَّانَا عَنِّي خَاصَّةً أَمْرَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بَطَاعَتِنَا فَإِنْ خِفْتُمْ تَنَازُعًا فِي أَمْرِ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ كَذَا نَزَلَتْ وَكَيْفَ يَأْمُرُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِطَاعَةِ وَلاَةِ الْأَمْرِ وَيُرَخِّصُ فِي مَنَازِعَتِهِمْ إِنَّمَا قِيلَ ذَلِكَ لِلْمَأْمُورِينَ الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ([275]).

(الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ مِثْلَهُ) می‌گوید: از امام باقر (ع) درباره آیه (خداوند شما را امر می‌کند که امانت‌ها را به اهلش برسانید و هنگامی که بین مردم حکم می‌کنید به عدالت حکم کنید) پرسیدم. فرمود: فقط ما را اراده کرده که هر امام باید به امام بعد از خودش کتب و علم و سلاح را بدهد. (و هنگامی که بین مردم حکم می‌کنید به عدالت حکم کنید) یعنی آن‌چه که در دستان شماست. سپس خداوند به مردم فرموده است: (ای مؤمنان از خدا و رسول و اولیای امرتان اطاعت کنید). از این آیه فقط ما را اراده کرده و همه‌ی مؤمنان را تا روز قیامت امر به

اطاعت ما کرده است. پس اگر ترسیدید که در چیزی تنازع و اختلاف پیدا کنید، (پس آن را به خدا و رسول و ولی امرهایتان برگردانید). آیه این گونه نازل شده و چطور ممکن است که خداوند امر به اطاعت از والیان امر بکند، اما درباره منازعات و درگیری‌ها و اختلافاتشان آن‌ها را به والیان امر ارجاع ندهد؟ این فقط به مکلفان گفته شده است، همان مکلفانی که به آن‌ها فرموده: (اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید از رسول و والیان امر خود)). [276].

الکلبینی: «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَائِءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا قَالَ هُمُ الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَنْ يُؤَدِّيَ الْإِمَامُ الْأَمَانَةَ إِلَىٰ مَنْ بَعْدَهُ وَلَا يَخُصَّ بِهَا غَيْرَهُ وَلَا يَزْوِيهَا عَنْهُ» [277].

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَائِءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَمَرَ: از امام رضا (ع) درباره آیه (خداوند شما را فرمان می‌دهد که آن امانت‌ها را به اهلش برسانید). سؤال کرد. حضرت فرمود: (آن‌ها همان امامان از آل محمد هستند که هر امام باید امانت را به امام بعد از خودش برساند و به کس دیگری اختصاص ندهد و از صاحبش به جای دیگری نبرد)). [278].

الکلبینی: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ): فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا قَالَ هُمُ الْأَئِمَّةُ يُؤَدِّي الْإِمَامُ إِلَىٰ الْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ وَلَا يَخُصُّ بِهَا غَيْرَهُ وَلَا يَزْوِيهَا عَنْهُ» [279].

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضَيْلٍ: از امام رضا (ع) درباره آیه (خداوند شما را فرمان می‌دهد که آن امانت‌ها

را به اهلش برسانید). پرسید. حضرت فرمود: (آن‌ها همان ائمه (ع) هستند که هر امامی باید امانت را به امام بعد از خودش برساند و به کس دیگری اختصاص ندهد و امانت را به جای دیگری نبرد). ([280]).

الکلبی: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا قَالَ أَمَرَ اللَّهُ الْإِمَامَ الْأَوَّلَ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ كُلَّ شَيْءٍ عِنْدَهُ» ([281]).

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ مِي گويد: از امام صادق (ع) درباره این آیه پرسیدم (خداوند به شما فرمان می‌دهد که آن امانت‌ها را به اهلش برسانید). حضرت فرمود: (خدا امام را امر کرده که آنچه نزد خود دارد را به امام بعد از خودش بسپارد). ([282]).

الصدوق: «وَرَوَى مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ عَنِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): قَالَ قُلْتُ لَهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ قَالَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَدْفَعَ مَا عِنْدَهُ إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ وَأَمَرَتِ الْأَئِمَّةُ أَنْ يَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ وَأَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَتَّبِعُوهُمْ» ([283]).

معلى بن خنيس از امام صادق (ع) روايت مي‌کند: (درباره‌ی آیه (خداوند شما را فرمان می‌دهد که آن امانت‌ها را به اهلش برسانید و هنگامی که بین مردم حکم کردید، به عدالت حکم کنید). حضرت فرمود: بر امام واجب است که آنچه نزد خود دارد را به امام بعد از خودش بسپارد و همچنین این آیه، ائمه را امر کرده که به عدالت حکم و حکومت کنند و مردم را امر کرده که از آن‌ها اطاعت کنند). ([284]).

الطوسي: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي الْمَعْزِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): قَالَ قُلْتُ لَهُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ قَالَ عَلِيُّ الْإِمَامُ أَنْ يَدْفَعَ مَا عِنْدَهُ إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ وَأَمَرَتِ الْأُمَّةُ بِالْعَدْلِ وَأَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَتَّبِعُوهُمْ» ([285]).

محمد بن علی بن محبوب از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از صفوان بن یحیی از ابی المعزی از اسحاق بن عمار از ابن ابی یعفر از معلی بن خنیس از امام صادق (ع) نقل می‌کند: (که می‌گوید عرض کردم معنی این آیه چیست؟) إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ) فرمود: بر امام واجب است که آنچه نزد خود دارد را به امام بعد از خودش بسپارد و همچنین این آیه ائمه را امر کرده که به عدالت حکم و حکومت کنند و مردم را امر کرده که از آنها اطاعت کنند. ([286]).

إِنَّ، فِقْوَلُهُ تَعَالَى: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) أَي يُوَدِّي خَلِيفَةَ اللَّهِ أَوْ الْإِمَامَ لَمَنْ بَعْدَهُ، وَهَذَا هُوَ تَكْلِيفُهُ الْأَوَّلُ، لِهَذَا رَبَّمَا لَا يَظْهَرُ عِلْمُهُ وَلَا يَكَلِّمُ النَّاسَ حَتَّى يَتِمَّ مَهْمَتُهُ الْأَوَّلَى وَهِيَ تَهْيِئَةُ مَنْ يَأْتِي بَعْدَهُ لِتَحْمَلِ رِسَالَتَهُ الْإِلَهِيَّةَ، وَقَدْ حَصَلَ هَذَا الْأَمْرُ مَعَ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

بنابراین، آیه‌ی شریفه (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ) یعنی این که خلیفه‌ی خدا یا امام باید امانت را به امام بعد از خودش بسپارد و این تکلیف نخست اوست و برای همین، چه بسا علمش را اظهار نکند و با مردم سخن نگوید تا زمانی که تکلیف اولش یعنی مهیا کردن خلیفه، بعد از حمل رسالت الهی را انجام دهد و این امر برای امام رضا (ع) واقع شد:

«عن أحمد بن مهران عن محمد بن علي عن أبي الحكم الأرميني قال حدثني عبد
الله بن إبراهيم بن علي بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب عن يزيد بن سليط
الزيدي قال أبو الحكم وأخبرني عبد الله بن محمد بن عمارة الجرمي عن يزيد بن
سليط قال: لقيت أبا إبراهيم (عليه السلام) ونحن نريد العمرة في بعض الطريق
فقلت جئت فذاك هل تثبت هذا الموضع الذي نحن فيه قال نعم فهل تثبته أنت قلت
نعم إنني أنا وأبي لقيناك هاهنا وأنت مع أبي عبد الله (عليه السلام) ومعه اخوتك
فقال له أبي بابي أنت وأمي أنتم كلكم أئمة مطهرون والموت لا يعرى منه أحد
فأحدث إلي شيئاً أحدث به من خلفني من بعدي فلا يضل قال نعم يا أبا عبد الله
هو لاء ولدي وهذا سيدهم وأشار إليك وقد علم الحكم والفهم والسخاء والمعرفة بما
يحتاج إليه الناس وما اختلفوا فيه من أمر دينهم ودنياهم وفيه حسن الخلق وحسن
الجواب وهو باب من أبواب الله عز وجل وفيه أخرى خير من هذا كله فقال له أبي
وما هي بابي أنت وأمي قال (عليه السلام) يخرج الله عز وجل منه عوث هذه الأمة
وعياثها وعلمها ونورها وفضلها وحكمتها خير مولود وخير ناشئ يحقن الله عز
وجل به الدماء ويصلح به ذات البين ويلم به الشعث ويشعب به الصدع ويكسو به
العاري ويشبع به الجائع ويؤمن به الخائف وينزل الله به القطر ويرحم به العباد
خير كهل وخير ناشئ قوله حكم وصمته علم يبين للناس ما يختلفون فيه ويسود
عشيرته من قبل أو ان حلمه فقال له أبي بابي أنت وأمي وهل ولد قال نعم ومررت به
سنون قال يزيد فجاءنا من لم نستطع معه كلاماً قال يزيد فقلت لأبي إبراهيم (عليه
السلام) فأخبرني أنت بمثل ما أخبرني به أبوك (عليه السلام) فقال لي نعم إن أبي
(عليه السلام) كان في زمان ليس هذا زمانه فقلت له فمن يرضى منك بهذا فعليه
لعنة الله قال فضحك أبو إبراهيم ضحكاً شديداً ثم قال أخبرك يا أبا عمارة إنني
خرجت من منزلي فأوصيت إلى ابني فلان وأشركت معه بني في الظاهر وأوصيته
في الباطن فأفردته وحده ولو كان الأمر إلي لجعلته في القاسم ابني لحبي إياه
ورأفتي عليه ولكن ذلك إلى الله عز وجل يجعله حيث يشاء ولقد جاءني بخبره
رسول الله (صلى الله عليه وآله) ثم أراني و أراني من يكون معه وكذلك لا يوصي
إلي أحد منا حتى يأتي بخبره رسول الله (صلى الله عليه وآله) وجددي علي صلوات
الله عليه ورأيت مع رسول الله (صلى الله عليه وآله) خاتماً وسيفاً وعصاً وكتاباً
وعمامة فقلت ما هذا يا رسول الله فقال لي أمّا العمامة فسلطان الله عز وجل وأمّا
السيف فعز الله تبارك وتعالى وأمّا الكتاب فنور الله تبارك وتعالى وأمّا العصا فقوة
الله وأمّا الخاتم فجامع هذه الأمور ثم قال لي والأمر قد خرج منك إلى غيرك فقلت يا
رسول الله أرنيه أيهم هو فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله) ما رأيت من الأئمة
أحداً أجزع على فراق هذا الأمر منك ولو كانت الإمامة بالمحبة لكان إسماعيل أحب

إِلَى أَبِيكَ مِنْكَ وَلَكِنْ ذَلِكَ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ وَرَأَيْتُ وَوُدِّي جَمِيعاً
الْأَحْيَاءَ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ فَقَالَ لِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) هَذَا سَيِّدُهُمْ وَ أَسَارَ
إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ فَهُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَاللَّهُ مَعَ الْمُحْسِنِينَ قَالَ يَزِيدُ ثُمَّ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ
(عَلَيْهِ السَّلَام) يَا يَزِيدُ إِنَّهَا وَدِيعَةٌ عِنْدَكَ فَلَا تُخْبِرْ بِهَا إِلَّا عَاقِلاً أَوْ عَبْدًا تَعْرِفُهُ صَادِقًا
وَإِنْ سُنَّتَ عَنِ الشَّهَادَةِ فَاشْهَدْ بِهَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا
الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَقَالَ لَنَا أَيْضاً وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ
أَبُو إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَأَقْبَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقُلْتُ قَدْ
جَمَعْتَهُمْ لِي بِأَبِي وَأُمِّي فَأَيُّهُمْ هُوَ فَقَالَ هُوَ الَّذِي يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَسْمَعُ
بِفَهْمِهِ وَيَنْطِقُ بِحُكْمَتِهِ يُصِيبُ فَلَا يُخْطِئُ وَيَعْلَمُ فَلَا يَجْهَلُ مُعْلِماً حُكْماً وَعِلْماً هُوَ هَذَا
وَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ ابْنِي ثُمَّ قَالَ مَا أَقَلَّ مَقَامَكَ مَعَهُ فَإِذَا رَجَعْتَ مِنْ سَفَرِكَ فَأَوْصِ وَأَصْلِحْ
أَمْرَكَ وَأَفْرُغْ مِمَّا أَرَدْتَ فَإِنَّكَ مُنْتَقِلٌ عَنْهُمْ وَمُجَاوِرٌ غَيْرَهُمْ فَإِذَا أَرَدْتَ فَادِعُ عَلِيًّا
فَلْيَغْسَلْكَ وَلْيَكْفِنَكَ فَإِنَّهُ طَهَّرَ لَكَ وَلَا يَسْتَقِيمُ إِلَّا ذَلِكَ وَذَلِكَ سُنَّةٌ قَدْ مَضَتْ فَاضْطَجِعْ
بَيْنَ يَدَيْهِ وَصَفِّ إِخْوَتَهُ خَلْفَهُ وَعُمُومَتَهُ وَمُرَّهُ فَلْيَكْبِرْ عَلَيْكَ تَسْعاً فَإِنَّهُ قَدْ اسْتَقَامَتْ
وَصَيْتُهُ وَوَلِيكَ وَأَنْتَ حَيٌّ ثُمَّ اجْمَعْ لَهُ وَذَلِكَ مِنْ بَعْدِهِمْ فَاشْهَدْ عَلَيْهِمْ وَأَشْهَدْ اللَّهُ عَزَّ
وَجَلَّ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً قَالَ يَزِيدُ ثُمَّ قَالَ لِي أَبُو إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَام) إِنِّي أُؤْخَذُ فِي
هَذِهِ السَّنَةِ وَالْأَمْرُ هُوَ إِلَيَّ ابْنِي عَلِيٍّ سَمِيَّ عَلِيٍّ وَفَأَمَّا عَلِيُّ الْأَوَّلُ فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي
طَالِبٍ وَ الْأَخْرُ فَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَام) أُعْطِيَ فَهُمْ الْأَوَّلُ وَحِلْمُهُ وَنَصْرُهُ
وَوُدُّهُ وَدِينُهُ وَمِخْنَتُهُ وَمِخْنَةُ الْأَخْرِ وَصَبْرُهُ عَلَى مَا يَكْرَهُ وَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَتَكَلَّمَ إِلَّا بَعْدَ
مَوْتِ هَارُونَ بِأَرْبَعِ سِنِينَ ثُمَّ قَالَ لِي يَا يَزِيدُ وَإِذَا مَرَرْتَ بِهَذَا الْمَوْضِعِ وَلَقِيْتَهُ
وَسَتَلْقَاهُ فَبَشِّرْهُ أَنَّهُ سَيُولَدُ لَهُ غُلَامٌ أَمِينٌ مَأْمُونٌ مُبَارَكٌ وَسَيُعَلِّمُكَ أَنَّكَ قَدْ لَقَيْتَنِي
فَأَخْبِرْهُ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ الْجَارِيَةَ الَّتِي يَكُونُ مِنْهَا هَذَا الْغُلَامُ جَارِيَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَارِيَةَ
جَارِيَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أُمُّ إِبْرَاهِيمَ فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تُبَلِّغَهَا مِنِّي السَّلَامَ
فَأَفْعَلْ قَالَ يَزِيدُ فَلَقَيْتُ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَلِيًّا (عَلَيْهِ السَّلَام)
فَبَدَأَنِي فَقَالَ لِي يَا يَزِيدُ مَا تَقُولُ فِي الْعُمْرَةِ فَقُلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ذَلِكَ الْكَافِي إِلَيْكَ
وَمَا عِنْدِي نَفَقَةٌ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا كُنَّا نَكْفُوكَ وَلَا نَكْفِيكَ فَخَرَجْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى
ذَلِكَ الْمَوْضِعِ فَاِبْتَدَأَنِي فَقَالَ يَا يَزِيدُ إِنَّ هَذَا الْمَوْضِعَ كَثِيراً مَا لَقَيْتَ فِيهِ جِيرَتَكَ
وَعُمُومَتَكَ قُلْتُ نَعَمْ ثُمَّ قَصَصْتُ عَلَيْهِ الْخَبَرَ فَقَالَ لِي أَمَّا الْجَارِيَةُ فَلَمْ تَجِئْ بَعْدَ فَإِذَا
جَاءَتْ بَلَّغْتَهَا مِنْهُ السَّلَامَ فَاِنطَلَقْنَا إِلَى مَكَّةَ فَاشْتَرَاهَا فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَلَمْ تَلْبَثْ إِلَّا قَلِيلاً
حَتَّى حَمَلَتْ فَوَلَدَتْ ذَلِكَ الْغُلَامَ قَالَ يَزِيدُ وَكَانَ إِخْوَةٌ عَلِيٍّ يَرْجُونَ أَنْ يَرْتَوْهُ فَعَادُونِي
إِخْوَتُهُ مِنْ غَيْرِ دَنْبٍ فَقَالَ لَهُمْ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُهُ وَإِنَّهُ لَيَقْعُدُ مِنْ أَبِي
إِبْرَاهِيمَ بِالْمَجْلِسِ الَّذِي لَا أَجْلِسُ فِيهِ أَنَا» [287].

(أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْحَكَمِ الْأَزْمِنِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطِ الزَّيْدِيِّ قَالَ أَبُو الْحَكَمِ وَأَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ الْجَرْمِيُّ عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ قَالَ: يَزِيدُ بْنُ سَلِيطٍ زَيْدِي (که کنیه‌اش ابا عماره است) گوید: (در بین راهی که به عمره می‌رفتیم به موسی بن جعفر (ع) برخوردیم و عرض کردم: قربانت کردم، این مکان را که ما در آن هستیم به یاد می‌آورید؟

فرمود: آری، تو هم یادت می‌آید؟ عرض کردم: آری، من و پدرم شما را در این جا ملاقات کردیم و امام صادق (ع) و برادران شما هم بودند. پدرم به امام صادق (ع) عرض کرد: پدر و مادرم فدایت، شما همه امامان پاک هستید، ولی کسی از مرگ بر کنار نمی‌ماند. به من مطلبی بفرمایید که به خلف و فرزندم بازگویم تا گمراه نشود.

فرمود: آری ای ابا عبد الله؛ (کنیه پدر زید است) اینان پسران من هستند و این سرور آنهاست (و به شما اشاره کرد). اوست که حکم و فهم و سخاوت و شناسایی احتیاجات و اختلافات مردم را در امر دین و دنیاشان می‌داند و اخلاق و پاسخ دادنش نیکوست، و او دری از درهای خداست و امتیاز دیگری دارد که از همه‌ی این‌ها بهتر است، پدرم عرض کرد: پدر و مادرم فدایت، آن چیست؟ حضرت فرمود: خدای عزوجل، فریادرس و پناه و علم و نور و فضیلت و حکمت این امت را از صلب او بیرون آورد. او بهترین مولود و بهترین کودک است، خدای متعالی به وسیله او از خون‌ریزی جلوگیری کند، و میان مردم آشتی دهد و پراکنده را گرد آورد و رخنه را اصلاح کند، برهنه را بپوشاند و گرسنه را سیر کند و هراسان را ایمن سازد. خدا به برکت او باران فرستد و بر بندگان ترحم کند، او بهترین پیران

و بهترین جوانان است، گفتارش حکمت و سکوتش علم است. آن چه مردم در آن اختلاف دارند، خاتمه دهد و پیش از بلوغش بر عشیره خودش سروری کند. پدرم عرض کرد: پدر و مادرم فدایت، او متولد شده؟ فرمود: آری، چند سال هم از سنش گذشته است. یزید گوید: در آن هنگام شخصی وارد شد که با بودن او نمی توانستیم سخنی گوئیم. یزید گوید به موسی بن جعفر (ع) عرض کردم: مانند خبری که پدرت امام صادق (ع) به من فرمود، شما هم بفرمایید. امام فرمود: آری، پدرم در زمانی بود که مانند این زمان نبود (یعنی در این زمان باید تقیه کرد). به حضرت عرض کردم: هر که به این جواب قناعت کند، لعنت خدا بر او باشد. حضرت را خنده سختی گرفت، سپس فرمود: ای ابا عماره به تو خبر دهم که من از منزلم بیرون رفتم و به فلان پسر و وصیت کردم و در ظاهر پسران دیگر را هم با او شریک کردم، ولی در باطن و خلوت تنها به او وصیت کردم. اگر کار دست من بود، امامت را به پسر قاسم می دادم که او را دوست دارم و نسبت به او مهربانم، ولی این اختیار با خدای سبحان است و هر کجا بخواهد قرار می دهد.

خبر امامت او از رسول خدا (ص) به من رسیده و خود او و معاصرینش را به من نشان داده است، و او نیز تا از پیغمبر (ص) و جدم علی (ع) خبر نرسد، به کسی از ما وصیت نکند و من در خواب دیدم که همراه پیغمبر (ص) انگشتر و شمشیر و عصا و کتاب و عمامه های بود. عرض کردم: یا رسول الله، این ها چیست؟ فرمود: عمامه رمز سلطنت خداست و شمشیر رمز عزت او و کتاب رمز نور او و عصا رمز قوت و نیروی خداست و انگشتر رمز جامع همه ی این امور است. سپس رسول خدا (ص) به من فرمود: امر امامت از تو بیرون رفته و به دیگری رسیده است. عرض کردم: یا رسول الله به من نشان بده که او کیست! فرمود: من هیچیک از

امامان را ندیدم که از مفارقت امر امامت، مانند تو بی‌تابی کند. اگر امر امامت از روی محبت و دوستی بود که اسماعیل از تو نزد پدرت محبوب‌تر بود، ولی امام از جانب خدای سبحان تعیین می‌شود، سپس موسی بن جعفر (ع) فرمود: من تمام فرزندان زنده و مرده‌ام را به نظر آوردم؛ آن‌گاه امیرالمؤمنین (ع) به پسر علی اشاره کرد و فرمود: این سرور آن‌هاست: او از من و من از اویم و خدا با نیکوکاران است.

سپس موسی بن جعفر (ع) فرمود: ای یزید، این مطالب نزد تو امانت باشد، جز به آدم عاقل یا بنده‌ی خدایی که او را راست‌گو تشخیص دادی مگو، و اگر از تو گواهی خواستند گواهی بده، چون خدای سبحان می‌فرماید: (خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش برسانید)؛ و نیز به ما فرموده است (ستم‌گرتر از آن که شهادت خدا را نزد خویش پنهان کند کیست؟).

موسی بن جعفر (ع) گوید: من (در خواب) متوجه رسول خدا (ص) شدم و عرض کردم: پدر و مادرم فدایت، شما همه‌ی فرزندانم را يك‌جا گفتید، بفرمایید کدام‌شان امام هست؟ فرمود: آن‌که با نور خدا نگاه می‌کند و با فهمش می‌شنود و با حکمتش سخن می‌گوید، درست می‌رود و اشتباه نمی‌کند، علم دارد و لذا نادانی نمی‌کند، حکمت و علم به او آموخته شده است. آن‌گاه دست پسر علی را گرفت و فرمود: او این است.

سپس فرمود: چه کم همراه او هستی! (یعنی وفاتت نزدیک شده) وقتی از سفر (مکه) بازگشتی وصیت کن و کارهایت را سامان ده و از هرچه خواهی فراغت جو، زیرا تو از ایشان جدا می‌شوی و همسایه دیگران خواهی شد. چون خواستی (وصیت کنی) علی را بطلب تا تو را غسل دهد و کفن پوشد، زیرا غسل دادن او تو

را پاك كند و جز آن درست نباشد و اين سنتی است كه از پيش ثابت شده است؛ و بايد (هنگام نماز ميت) تو در برابرش بخوابی و برادران و عموهائيش را پشت سر او به صف كن و به او دستور ده كه ۹ تكبير بر تو بگويد، زيرا وصيت او پابرجا شده و در حال زنده بودن متصدی كارهای تو باشد. سپس فرزندان را كه بعد از او هستند گرد آور و برای او از ايشان گواهی بگير و خدا را هم گواه بگير و همان خدا برای گواهی كافي است. يزید گوید: سپس موسى بن جعفر (ع) به من فرمود: مرا امسال مي گيرند و امر امامت با پسر م علي است كه هم نام دو علي (از امامان گذشته) است: علي اول، علي بن ابي طالب (ع) و علي دوم علي بن الحسين (ع) است. فهم و خويشتن داری و نصرت و دوستی و دين و محنت علي اول و محنت و شكيبائی بر ناملايمات علي دوم به او داده شده است، و تا چهار سال بعد از مرگ هارون آزادی زبان ندارد و نبايد چیزی بگويد.

سپس به من فرمود: ای يزید، هرگاه گذرت به اين جا افتاد و او را ملاقات كردی (كه ملاقات هم خواهی كرد) به او مژده بده كه خدا پسری به او خواهد داد، امين، مورد اعتماد و مبارك؛ و او به تو خبر می دهد كه مرا در اين جا ملاقات کرده ای. آن هنگام تو به او خبر ده كه آن كنيزك مادر آن پسر كنيزی است از خاندان ماریه كنيز رسول خدا (ص) و مادر ابراهيم، و اگر توانستی سلام مرا به آن كنيز هم برسانی، برسان. يزید گوید: بعد از وفات موسى بن جعفر (ع) علي (ع) را ملاقات كردم. از من آغاز نمود و فرمود: ای يزید، برای رفتن به عمره چه نظری داری؟ عرض كردم: پدر و مادرم فدایت، اختيار با شماست؛ من خرجی ندارم، فرمود: سبحان الله؛ ما تا عهده دار خرج تو نشويم كه تكليف نمی كنيم. به راه افتاديم تا به آن مكان رسيديم. حضرت سخن آغاز كرد و فرمود: در اين جا بارها

همسایگان و عموهایت را ملاقات کرده‌ای (یزید از فرزندان زید بن علی بوده که با امام ششم و هفتم پسر عمو میشود و پسر عمو در حکم عموست). عرض کردم: آری. سپس داستان را برای او شرح دادم. به من فرمود: اما آن کنیز هنوز نیامده؟! آمد سلام آن حضرت را به او می‌رسانم. سپس به مکه رفتیم و در همان سال آن کنیز را خریداری فرمود و مدتی نگذشت که حامله گشت و آن پسر را زائید. یزید گوید: برادران علی (ع) امید داشتند که وارث و وصی موسی بن جعفر (ع) باشند و بی‌گناه با من دشمن شدند. اسحاق ابن جعفر به ایشان می‌گفت: من دیدم که یزید در مجلس موسی بن جعفر (ع) در جایی مینشست که من در آن جا نمینشستم)). ([288]).

[274]. قرآن کریم، سوره نساء، آیه 58.

[275]. الکافی - الکلینی: ج 1 ص 276.

[276]. الکافی، ج 1، ص 276.

[277]. الکافی - الکلینی: ج 1 ص 276.

[278]. الکافی، ج 1، ص 276.

[279]. الکافی - الکلینی: ج 1 ص 276.

[280]. الکافی، ج 1، ص 276.

[281]. الکافی - الکلینی: ج 1 ص 277.

[282]. الکافی، ج 1، ص 277.

[283]. من لا یحضره الفقیه - الصدوق: ج 3 ص 3.

[284]. من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 3.

[285]. تهذیب الأحکام - الطوسی: ج 6 ص 223.

[286]. تهذیب الأحکام، ج 6، ص 223.

[287]. الکافی - الکلینی: ج 1 ص 314 - 315.

[\[288\]](#). الكافي، ج 1، صص 313-316.